



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و سوم
موضوع جزئی: بررسی کلام شیخ انصاری
سال سوم
تاریخ: ۱۹ مهر ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۳ ذی القعدة ۱۴۳۳
جلسه: ۱۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

از بخش اول مسئله بیست و سوم مطلبی باقی مانده که اشاره به آن خالی از فائده نیست که بعد از ذکر این مطلب وارد در بخش دوم مسئله بیست و سوم خواهیم شد.

کلام شیخ انصاری:

اما مطلبی که باقی مانده کلامی است که به شیخ انصاری نسبت داده شده که ایشان در رساله عملیه خود به نام صراط النجاة^۱ مطلبی را فرموده‌اند به این مضمون که: «اگر کسی ترک تعلم مسائل شک و سهو کند، فاسق است یعنی چنانچه علم به ابتلاء داشته باشد یا احتمال ابتلاء بدهد و در عین حال تعلم را ترک کند، فاسق محسوب می‌شود.»

باید دید وجه این فتوی و مستند و دلیل این فتوی چیست؟ چرا شیخ انصاری می‌گوید اگر کسی ترک تعلم کند و احکام شک و سهو را یاد نگیرد فاسق است؟

مرحوم آقای خوئی در مورد مستند این فتوی چهار احتمال ذکر کرده و به سه احتمال آن اشکال می‌کنند و در مورد احتمال چهارم می‌فرمایند که این می‌تواند مستند برای آن فتوی باشد و خود ایشان هم می‌فرمایند «وهو فی غایة المتانة» یعنی هم حکم به فسق بنا بر مستندی که ایشان ذکر کرده حرف قابل قبولی است.

اما آن سه احتمالی که از نظر آقای خوئی مبتلا به اشکال است این است:

احتمال اول:

دلیل حکم به فسق تارک تعلم این است که ترک تعلم در این فرض از اظهر مصادیق تجری است؛ کسی که می‌داند در بین صلاة ابتلاء پیدا می‌کند و در عین حال احکام شک و سهو را یاد نگیرد این کاشف از بی‌اعتنایی او به احکام و تکالیف الهی است و نشان می‌دهد که این شخص نسبت به امر و نهی خداوند بی‌مبالات است. بی‌مبالاتی نسبت به امر و نهی الهی و بی‌اعتنایی به احکام روشنترین وجه تجری می‌باشد و تجری هم علاوه بر اینکه موجب استحقاق عقاب است از محرّمات شرعیه می‌باشد.

نتیجه این دو مقدمه؛ یکی اینکه ترک تعلم تجری محسوب می‌شود و دیگر اینکه تجری حرام است شرعاً، این می‌شود که تارک تعلم مرتکب حرام شده است. آنگاه به این نتیجه‌ای که از این قیاس گرفته شده باید این را ضمیمه کرد: ارتکاب

۱. صراط النجاة، ص ۱۷۵، مسئله ۶۸۲.

حرام هم موجب فسق است و هو المطلوب. پس علت اینکه مرحوم شیخ حکم به فسق تارک تعلم می‌کند، همین احتمالی است که در قالب یک قیاس بیان شد.

بررسی احتمال اول:

این احتمال مورد اشکال مرحوم آقای خوئی قرار گرفته است؛ ایشان می‌فرماید:

اولاً: ما دلیلی بر حرمت تجری نداریم و اگر تجری حرام نباشد دیگر مستلزم فسق نخواهد بود چون فسق با ارتکاب محرم و معصیت تحقق پیدا می‌کند. البته تجری مستلزم استحقاق عقاب می‌باشد اما متعلق حکم حرمت نیست و شیخ انصاری هم از کسانی می‌باشد که قائل به حرمت تجری نیست چنانچه شیخ در رسائل می‌فرمود تجری قبح فاعلی دارد نه قبح فعلی.

ثانیاً: یک اشکال هم ما به این احتمال ضمیمه می‌کنیم و آن این است که اصل ارتکاب یک حرام موجب فسق نیست یعنی این گونه نیست که کسی با یک حرام و یک معصیت فاسق بشود بر فرض تجری حرام هم باشد اما آنچه که موجب فسق است ارتکاب کبیره یا اصرار بر صغیره می‌باشد لذا ما نمی‌توانیم تجری را در عداد گناهان کبیره قرار دهیم یا اگر صغیره است این اصرار بر صغیره نکرده است.

سؤال: این شخص وقتی که ترک تعلم می‌کند و اگر تجری گناه صغیره باشد در اعمال مختلف این عمل استمرار داشته لذا این شخص اصرار بر گناه صغیره دارد و فاسق محسوب می‌گردد.

استاد: در مورد شخصی که تعلم نکرده نسبت به یک عمل دیگر اصرار بر آن نداشته است البته اگر کسی این عمل را تکرار کند و اصرار بر آن داشته باشد و تصمیم بر عدم تعلم برای همه اوقات داشته باشد هنگامی که اتفاق بیفتد نسبت به هر عملی ترک تعلم تجری می‌شود و این اصرار بر صغیره و موجب فسق است ولی ما فی نفسه ترک تعلم را در مورد یک عمل می‌سنجیم که در این مورد دیگر نمی‌توان گفت که این شخص فاسق شده لذا احتمال اول صحیح نیست.

احتمال دوم:

تجری اگرچه فی نفسه حرام نیست لکن کاشف از عدم وجود ملکه‌ی عدالت است چون اگر کسی این ملکه را داشته باشد، اقدام به کاری که در آن احتمال مخالفت و معصیت است نمی‌کند؛ کسی که احتمال ابتلاء می‌دهد و به واسطه احتمال ابتلاء و ترک تعلم ممکن است این عملش، عمل مطابق با امر شارع نباشد و در عین حال تعلم نمی‌کند بر خلاف عدالت عمل کرده لذا تجری مکلف نشان دهنده این است که در درون او یک رادع و مانع نفسانی برای ارتکاب معصیت وجود ندارد. خود شیخ انصاری هم از کسانی است که در معنای عدالت می‌فرماید عدالت یک ملکه‌ی نفسانی می‌باشد که مانع صدور معصیت و موجب فعل واجب است. پس اگر تجری کاشف از عدم ملکه عدالت است و عدالت به معنای ملکه باشد کما هو مختار الشیخ نتیجه‌اش آن است که کسی که ملکه ندارد عادل نیست و کسی هم که عادل نیست، فاسق است.

بررسی احتمال دوم:

آقای خوئی می‌فرماید این احتمال مبتلا به اشکال و به دو جهت بعید است که منظور شیخ این احتمال باشد:

اشکال اول: آنکه در عدالت چیزی جز اتیان به واجبات و ترک محرمات معتبر نیست یعنی ما در عدالت چیزی به عنوان ملکه‌ی نفسانیه نداریم و عدالت صرف استقامت عملی در مسیر شرع است لذا این احتمال در مورد کلام شیخ صحیح نیست.

رد اشکال اول: این اشکال در واقع یک اشکال مبنایی است و این اشکال به شیخ وارد نیست چون مبنای شیخ غیر از این است. بله این اشکال طبق مبنای خود آقای خوئی درست است اما اگر فرض گرفتیم شیخ عدالت را عبارت از ملکه می‌داند آن وقت دیگر این اشکال، اشکال به احتمال دوم و مبنای شیخ محسوب نمی‌شود چون مبنای احتمال دوم بر این است که معنای عدالت یعنی ملکه نفسانی لذا این اشکال وارد نیست.

اشکال دوم: بر فرض ما ملکه را در عدالت معتبر بدانیم اشکال این است که گفته شده کسی که عادل نیست فاسق است یعنی گویا انسان‌ها را یا عادل یا فاسق فرض کرده‌اند و دیگر متوسط بین عادل و فاسق فرض ندارد در حالی که می‌توانیم کسی را تصویر کنیم که نه عادل باشد و نه فاسق. اگر بتوانیم کسی را پیدا کنیم که طبق همین مبنای شیخ عادل نباشد و فاسق هم نباشد این استدلال و این دلیل صحیح نیست و دیگر احتمال دوم نمی‌تواند مستند فتوای شیخ باشد. ایشان موردی را تصویر می‌کند که نه عادل است و نه فاسق؛ می‌فرماید کسی را در نظر بگیرد که به تازگی به سن بلوغ رسیده و هنوز هم حرامی مرتکب نشده در عین حال ملکه‌ی عدالت هم برای او حاصل نشده چون با یک بار ترک واجب حاصل نمی‌شود و چنانچه گفتیم ملکه نفسانی یعنی آنکه یک قوه و قدرتی در درون انسان به وجود بیاید که به واسطه آن دیگر گناه از او سر نزد که این ملکه با تمرین و ممارست پیدا می‌شود.

حال آیا این شخص عادل محسوب می‌شود؟ طبق مبنای شیخ نمی‌توان به چنین فردی عادل گفت چون مبنای شیخ در مسئله عدالت بودن ملکه است و برای این شخص هنوز ملکه حاصل نشده است.

آیا به این شخص می‌توانیم بگوییم فاسق؟ نمی‌توان گفت چون چیزی که موجب فسق باشد از او سر نزده است پس قسمت اخیر احتمال دوم در بیان مستند فتوای شیخ محل اشکال است.

احتمال سوم:

تعلم واجب نفسی است مثل سایر واجبات لذا به عنوان اینکه ترک واجب کرده فاسق است اگرچه به مسائل شک و سهو هم مبتلاء نشود یعنی تعلم خودش به عنوان یک واجب مستقل وجوب نفسی دارد مانند نماز؛

بررسی احتمال سوم:

ایشان می‌فرماید این احتمال هم بعید به نظر می‌رسد چون:

اساساً شیخ قائل است تعلم احکام وجوب طریقی دارد نه وجوب نفسی یعنی این احتمال با کلام شیخ سازگار نیست لذا اگر قائل شدیم به اینکه تعلم وجوب طریقی دارد به این معنی که طریق الی الواقع است و خودش موضوعیت ندارد

مخالفت با آن به معنای ارتکاب حرام نیست و لذا استحقاق عقاب بر مخالفت بر واقع است نه با ترک تعلم به تنهایی لذا طبق احتمال سوم هم نمی‌شود حکم به فسق تارک تعلم کرد.

احتمال چهارم:

احتمال دیگری که آقای خوئی نقل می‌کنند و می‌فرماید «هذا الوجه هو الصحيح» اینکه تجری حرام نیست اما متجری را نمی‌توانیم عادل بدانیم چون عدالت عبارت است از استقامت در جاده شرع و عدالت یعنی عمل انسان با اذن و ترخیص شارع باشد.

طبق این مبنی اولاً عدالت دیگر ملکه نیست بلکه عدالت عبارت است از استقامت عملی لکن ایشان توسعه‌ای می‌دهند و می‌فرمایند منظور از استقامت عملی در مسیر شرع یعنی اینکه هر عمل و کار او با اذن و رخصت و اجازه شارع باشد لذا عادل هیچ‌گاه کاری را که اذن و ترخیص شارع پشت آن نباشد انجام نمی‌دهد. تجری اگرچه وجوب نفسی ندارد ولی حداقل از ناحیه شارع نسبت به آن اذن هم نیست لذا اگر کسی تجری کند اقدام بر کاری کرده که شارع در آن اذن نداده است و این یعنی اینکه این شخص عادل نیست. مرحوم آقای خوئی دو مثال می‌زند: می‌گوید در جایی که انسان یقین دارد یکی از این دو ظرف حرام است مثلاً یکی از این دو ظرف نجس است اینجا ارتکاب احد الانائین حرام نیست چون احتمال دارد آن ظرفی را که می‌خورد نجس نباشد بلکه آن ظرف دیگر نجس باشد لکن در اینجا شارع اجازه ارتکاب نداده و می‌گوید باید از هر دو اجتناب کنید. ترخیص فعل و ارتکاب احدهما وجود ندارد.

یا در مورد نماز که کسی دو لباس دارد و یک لباسش نجس است اما نمی‌داند کدامیک و با یکی از این دو لباس نماز می‌خواند اینجا این شخص تارک نماز محسوب نمی‌شود اما این نمازی که او خوانده صحیح نیست چون شارع اجازه صلاة به یکی از دو لباس مشکوک که علم اجمالی به نجاست احدهما دارد، نداده است بر این اساس ایشان نتیجه می‌گیرد که در ما نحن فیه شخص متجری فعل حرام مرتکب نشده اما مشککش این است که کسی که ترک تعلم می‌کند در واقع اقدام بر کاری کرده که ترخیص شارع در پشت او نبوده لذا با اینکه ترک تعلم حرام نیست اما متجری و تارک تعلم را که متجری است نمی‌توانیم عادل بدانیم. بر این اساس فتوای شیخ به فسق تارک تعلم درست است و «فی غایة المتانة» و وجه آن هم همین احتمال چهارم است.^۱

بررسی احتمال چهارم:

آیا این احتمال چهارم که مرحوم آقای خوئی ذکر کردند را می‌توانیم بپذیریم؟ به نظر ما احتمال چهارم هم محل اشکال است:

اولاً: اصل اشکالی که به آقای خوئی وارد است این است که این احتمال هم مانند بعضی از احتمالات قبلی با مبنای شیخ سازگار نیست. ایشان می‌خواهد مستند برای فتوای شیخ درست کند پس هر مستندی باید در چهارچوب مبانی شیخ باشد

۱. التنقیح، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴.

ممکن است این احتمال طبق مبنای ایشان درست باشد اما مستند فتوای شیخ نیست لذا با توجه به اینکه شیخ عدالت را عبارت از ملکه می‌داند این احتمال نمی‌تواند صحیح باشد.

ثانیاً: اینکه ارتکاب چیزی که شارع اذن و ترخیص در آن نداده موجب خروج از عدالت شود این خودش جای سؤال دارد؛ گاهی شما می‌گویید تجری حرام نیست ولی شارع ترخیص در ارتکاب هم نداده مثل مواردی که انسان باید احتیاط و از همه اطراف اجتناب کند اگر کسی احد الاطراف را ارتکاب کند آیا بالاخره ارتکاب احد الاطراف حرام هست یا نیست؟ علم اجمالی دارد و به حسب احتیاط باید اجتناب کند لکن وجوب اجتناب یک وجوب نفسی نیست بلکه برای این است که در مخالفت واقع نیفتد حال اگر یک طرف را انجام داد مخالف واقع هم نشد، اینجا نمی‌توانیم بگوییم حرام مرتکب شده است بله این شخص فقط کاری کرده که به عنوان متجری محسوب می‌شود لذا احتمال چهارم هم نمی‌تواند مستند فتوای شیخ باشد.

توجیه فتوای شیخ:

حال بالاخره چه باید کرد؟ توجیهی که می‌شود برای این فتوی ذکر کرد این است که کلام شیخ را حمل کنیم بر موردی که شخص احتمال ابتلاء می‌داده یا علم به ابتلاء داشته و مبتلاء هم شده و از آنجا که حکم را نمی‌دانسته نمازش را قطع کرده که عمل حرامی است لذا چون این کار را انجام داده و بر این کار هم اصرار کرده یعنی باز هم تعلم نکرده و بنای بر این هم نداشته که تعلم کند، از این جهت ممکن است فتوای شیخ به فسق تارک تعلم پذیرفته شود و این مستند فتوای شیخ قرار بگیرد.

بحث جلسه آینده: در بخش دوم مسئله بیست و سوم یعنی لزوم تعلم اجزاء و شرایط و مقدمات و موانع عبادات خواهد بود.

تذکر اخلاقی: پایین ترین مرتبه کفر

حدیثی از حضرت محمد(ص) که حضرت می‌فرمایند: «أدنى الكفر أن يسمع الرجل عن آخيه الكلمة فيحفظها عليه ويريد أن يفضحه بها أولئك لا خلاق له»^۱

پایین ترین مرتبه کفر (کار چقدر قبیح است که در حد کفر قلمداد شده است البته این کفر، کفر مقابل اسلام نیست بلکه کفر مقابل ایمان است) و بی ایمانی این است که کسی از برادر دینی خود مطلبی را بشنود و این شخص این جمله و کلمه را نگاه دارد و در حافظه خود بسپارد و قصدش این باشد که به این کلمه و جمله او را مفتضح کند این ادنی الکفر است. کارهایی که متأسفانه در بین مسلمانان و متدینین و طلاب گاهی مشاهده می‌شود که بعضی این روحیه‌ها را دارند و منتظرند هستند که کسی یک جمله‌ای بگوید تا به این وسیله او را رسوا و مفتضح کنند. که این چنین افرادی اخلاق ندارند و از خلق و خوی انسانی بهره نبرده‌اند.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۶، حدیث ۱۱۲.